

استفاده بهینه از مراجع قضایی و تاثیر آن بر مدیریت شهری و رضایت شهروندان

مهدی صادقی نیا^۱*

چکیده

هدف از انجام این تحقیق استفاده بهینه از مراجع قضایی و تاثیر آن بر مدیریت شهری و رضایت شهروندان است. تصمیم گیری قضایی مهمترین رکن و پیامد رسیدگی به هر دعوی است و طرفین دعوا و پرونده، حل و فصل اختلاف خود را در تصمیم قاضی جست وجو می کنند. این تصمیم، از قرارهای نخستین اعدادی و تأمینی گرفته تا تصمیم پایانی و نهایی، که رأی در معنای ویژه خوانده میشود، تحت تأثیر عامله ای گوناگونی گرفته می شود. این کار در پرونده های مدنی بیشتر بر پایه ی محتویات پرونده و دلیل های طرفین صورت می پذیرد، اما در پرونده های کیفری تصمیم گیری تنها بر پایه بر گه ها و محتویات پرونده نیست. در بیشتر پرونده ها، عامل های اثرگذار بر تصمیم گیری کیفری بیرون از موضوع و محتویات پرونده است، همانند شخصیت و پیشینه ی متهم، شخصیت و پیشینه ی بزه دیده، کارکرد نهادهای عدالت کیفری و عامل هایی از این دست. در این میان، یکی از عامل های اثربخش، «طرحواره/ساختار ذهنی دادرسی کیفری» است که در ادبیات حقوقی و قضایی ما کمتر به آن پرداخته شده است. بیگمان هر دادرسی در راه رسیدن به تصمیم، یک طرح/ساختار ذهنی ویژه ای دارد که در پیوند با عامل های دیگر پدیدار میشود. به همین خاطر، ساختار/طرحواره/الگوی ذهنی هر قاضی جدای از دیگری است. گروهی از دادرسان، از یک الگوی قانونی برای تصمیم گیری پیروی می کنند؛ گروهی دیگر، بر پایه نگرش ها و خط مشی های ویژه ای که در دوران کار قضایی پیدا کرده اند، تصمیم میگیرند؛ گروهی نیز به پیروی از دیدگاه های دیگر همکاران و یا اشخاص و یا نهادهای بیرون از دستگاه قضایی به تصمیم می رسند؛ گروهی از دادرسان ممکن است با توجه به ویژگی های شخصیتیشان تصمیم بگیرند. روشن است که هر یک از این الگوها به گونه ای ویژه بر تصمیم گیری قضایی اثرگذارند.

واژه های کلیدی: شهرداری، درآمد، مراجع قضایی، رضایت شهروندان.

مقدمه

مجموعه دادرسی، قضایی دادرسی اداری و دادرسی محاسباتی سیستم دادرسی ویژه ای را در جمهوری اسلامی و ایران شکل میدهد که نحوه انتظام و ارتباط آنها با یکدیگر شیوه دادرسی، هر یک از جمله دادرسی اداری نظام حقوقی منحصر به فردی ایجاد کرده است دادرسی اداری را نمیتوان واجد ماهیت صرف حقوق عمومی دانست در اموری همان دادرسی مدنی بر دعاوی علیه ادارات حاکم است و در غالب امور هویت خاص خود را دارد دادرسی اداری در مسائلی تابع تصمیم مرجع عالی قضایی و در بسیاری شکایات رسیدگی مبتنی بر آیین دادرسی اداری است. پیشینه و تحول دادرسی اداری و نیز طراحی تشکیلات دادرسی بر مبنای تفکیک قوا و نهایتاً استقرار دادرسی قضایی اداری از مطالبی است که قبل از ورود به آیین دادرسی اداری باید با آنها آشنایی پیدا کرد. (صادقی، ۱۳۸۴)

در علم حقوق گاه با اصطلاحات و تعابیری روبرو می شویم که علی رغم نقش و کاربرد بسیار مهمی که دارند از نوعی ابهام مفهومی برخوردارند و نظم عمومی یکی از آنهاست. این اصطلاح نه تنها در بسیاری از قوانین موضوعه کشورها و از جمله ایران تعریف نشده است، بلکه حقوقدانان را نیز در ارائه تعریفی جامع و روشن از آن به زحمت انداخته است و موفقیت این دسته تنها به ارائه تعریفی کلی محدود شده است. این دشواری در مرحله تعیین مصادیق نظم عمومی نیز دیده میشود نظم عمومی با ارکان تمدن و اخلاق حاکم بر یک جامعه ارتباط مستقیم داشته و از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است و این امر درک همه جانبه نظم عمومی را بیش و پیش دشوار ساخته است. با این حال، نظم عمومی چه در عرصه حقوق داخلی و چه آنگاه که مسأله حقوقی به خاطر وجود یک عنصر خارجی رنگ بین المللی به خود میگیرد محدودیتهایی را در راه شناسایی و اجرای قراردادها اسناد و تعهدات ناشی از آنها ایجاد میکند بنابراین انجام تحقیق در خصوص این موضوع ضروری جلوه میکند به ویژه آنکه امروزه قلمرو نظم عمومی نسبت به گذشته فراتر رفته و در آثار نویسندگان جدید از اقسامی از نظم عمومی سخن به میان می آید که در کتب حقوق بین الملل خصوصی چند دهه پیش سخن نرفته بود لذا بررسی این جنبه های نظم عمومی نیز باید وجهه همت قرار گیرد مقوله نظم عمومی علاوه بر مراجع قضایی در مراجع شبه قضایی (داوری) نیز مطرح میگردد و از این روست که در داوری های تجاری بین المللی به رغم پذیرش حاکمیت اراده مسأله نظم عمومی به عنوان یکی از عوامل محدود کننده این اصل حقوقی مطرح میباشد با این حال از آنجا که اعمال نظم عمومی در مراجع شبه قضایی نسبت به مراجع قضایی دارای تفاوت هایی است پرداختن به این موضوع در مراجع شبه قضایی نیز ضروری است. بر پایه ی اصل ۱۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرجع رسمی تظلمات و شکایات «دادگستری» است. مقصود از «دادگستری» نهادی است در بدنه ی حاکمیت نظام جمهوری اسلامی ایران، که با به کارگیری «آیین دادرسی» در «دادرسی» به دعاوی و شکایات رسیدگی می کند. آن چنان که در ادامه ی این اصل مقرر شده، عمل دادگستری در دادگاه هایی انجام می شود که تشکیل آنها و صلاحیتشان را قانون معین می کند، مانند قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات بعدی که دادگاه های این مرجع قضایی را تعریف، تبیین و توصیف کرده است. مقنن برای شناخت دادگاه به همین قدر اکتفا کرده است. بر این اساس دست کم باید گفت در مواقعی که مقنن از واژگانی همچون «دادگاه» مانند «دادگاه یا «دیوان» استفاده می کند، در قضایی دانستن آن مشکلی نیست؛ مانند دادگاه خانواده»، «دیوان کیفر کارکنان دولت» و «دیوان عالی کشور»، اما استفاده از واژگان «کمیسیون»، «شورا» یا «هیات»، همچون کمیسیون ماده ی ۱۰۰ شهرداری، شورای حل اختلاف، شورای عالی ثبت، هیات حل اختلاف

کارگر و کارفرما، هیات داوری و هیات تشخیص، اظهار نظر درباره‌ی وضعیت آنها آسان نیست. از منظر حقوقی اساسی شناخت مرجع قضایی به ما کمک می‌کند تا رابطه‌ی قوای حاکم با شناخت کارکرد هر یک تبیین شود؛ به بیان دیگر، این اختلاف فقط در خصوص روابط دو قوه‌ی مجریه و قضاییه قابل تحقق است؛ چون هر دو مجریه قانون هستند. از این رو، برای اجرای صحیح اصل تفکیک قوا و جلوگیری از تداخل وظایف قوای قضاییه و مجریه به عنوان دو قوه‌ی مجری، وقتی قانونی وضع می‌شود، باید دست کم کارکرد قضایی را از کارکرد اجرایی-اداری تمیز داد. تبعاً در حقوق اداری معیارهای تشخیص اعمال قضایی می‌تواند برای تمایز اعمال اداری از اعمال قضایی مستمسک قرار گیرد. در حقوق خصوصی نیز نویسندگان با این مطالعات به دنبال حل مسأله‌ی شناسایی امور ترافعی و حسبی هستند؛ اگر چه بحث تنها به این دو امر محدود نمی‌شود. این مفهوم تنها از منظر حقوق دادرسی ملی دارای اهمیت نیست. (صادقی، ۱۳۸۴)

معیارهای تشخیص مرجع قضایی

گفته شد برای این که بتوانیم مسؤولیت دو قوه‌ی اجراکننده‌ی قانون را از یکدیگر تفکیک کنیم، لازم است اعمال هر یک را بشناسیم. به تعبیر برخی نویسندگان حقوق عمومی، برای شناخت ممیز اصلی اعمال قضایی از سایر اعمال، ضابطه‌های زیادی پیشنهاد شده است؛ به گونه‌ای که به آسانی نمی‌توان بر تمام آنها احاطه پیدا کرد، اما به هر روی برای تشخیص مرجع قضایی ممکن است بتوان این ضوابط را به معیارهای ماهوی یا مادی و معیارهای شکلی یا صوری تقسیم نمود. (الماسی، ۱۳۸۲)

معیارهای شکلی تشخیص مرجع قضایی

معیار شکلی یا صوری، صرف نظر از ماهیت عمل، به دنبال حل مسأله با ملاک قرار دادن تشریفات و شکل وقوع اعمال است؛ قائلین به این نظریه معتقدند دولت دو وظیفه دارد: قانونگذاری و اجرای آن. اجرا با قوه‌ی اداری است. اگر اجرای قانون به عنوان یک عمل دولتی ضمن دادرسی و با آیین خاص انجام شود، عمل قضایی است و در غیر این صورت، اداری خواهد بود.

نهادهای دادرسی در نظم حقوقی

به طور کلی می‌توان «نهادهای دادرسی» در نظم حقوقی را در دو صنف نهادهای دادرسی قضایی و نهادهای دادرسی اداری معرفی نمود. این تقسیم مانع از آن نیست که هر یک از این صنف‌ها به نوع‌ها و درجاتی بخش شوند. همان‌طور که نمی‌تواند مانع از تقسیم بندی این نهادها با توجه به نوع اختلاف، مرجع تجدیدنظر ماهوی و شکلی یا مرجع نقض شکلی باشد. اگر عالی‌ترین مرجع قضایی مد نظر باشد، نهادهای دادرسی قضایی به صورت دادگاه، دادگاه کیفری استان؛ شامل دادگاه تجدیدنظر استان؛ دیوان عالی کشور، دادگاه نظامی؛ دادگاه انقلاب اسلامی؛ دادگاه خانواده؛ عمومی حقوقی و جزایی؛ شوراها حل اختلاف خواهد بود. در نهادهای دادرسی اداری وضع تا حدی متفاوت است: در این صنف یافتن مرجع قضایی عالی همچون دیوان عالی کشور مشکل است؛ زیرا آن چنان که خواهیم دید، دیوان عدالت اداری در برخی موارد، نخستین مرجع اداری دادرسی و در مواردی دیگر، نهاد بازرینی شکلی رای صادره از مراجع اداری است. پس، بر خلاف دیوان عالی کشور که عالی‌ترین نهاد قضایی است، دیوان

عدالت اداری همواره از چنین جایگاهی برخوردار نیست. از سوی دیگر، در مورد حل اختلاف در صلاحیت، دیوان عدالت اداری فاقد قدرت تصمیم‌گیری پیرامون اختلاف میان دادگاه‌ها (عمومی، انقلاب و نظامی) و «مراجع غیرقضایی» (البته تعبير مقنن) که ظهور در نهادهای دادرسی صنف اداری دارد، می‌باشد. این مرجع حتی نمی‌تواند اختلاف در صلاحیت میان خود و دادگاه‌های فوق‌الذکر را حل کند و در تمامی این موارد، دیوان عالی کشور به عنوان و لاجرم میباید گفت که دیوان عدالت مرجع حل اختلاف پیش‌بینی شده است اداری در این مورد تابع دیوان عالی کشور است. (محبی، ۱۳۹۷)

ارزیابی معیارها و به کارگیری آنها در نظم حقوقی

بررسی معیارهای ماهوی یا مادی و شکلی یا صورتی تشخیص اعمال قضایی نشان می‌دهد که انتخاب یکی از آنها نمیتواند پاسخگوی مسأله‌ی تشخیص قطعی ذات مرجع قضایی باشد. پس باید معیارها را تحلیل کرد. همچنین مطالعه -ی نهادهای دادرسی کشور در هر دو عرصه‌ی دادرسی قضایی و دادرسی اداری نشان می‌دهد که تقسیم بر اساس عالی‌ترین مرجع نمی‌تواند کمکی برای حل این مشکل باشد. از این رو، بایسته است معیار منتخب بر نهادها تطبیق داده شود.

تحلیل معیارها برای رسیدن به یک راهکار

معیارهای ماهوی و شکلی، هر یک بخشی از حقیقت را به همراه دارند. خلاصه‌ی معیار کارکردی یا موضوع کارکرد قضایی و طبیعت امر قضایی آن است که باید در خصوص امر بررسی شده، با اعمال قانون تصمیم‌گیری کرد. نقص این معیارها آن است که ماهیت اختلاف یا موقعیت تصمیم‌گیرنده را مشخص نمی‌کند. به بیان دیگر، تصمیم‌گیری راجع به چه چیز و توسط چه کسی؟ در مورد موضوع تصمیم‌گیری باید تاکید کرد که اختلاف شرط دادرسی است، اما نه هر اختلافی. اختلاف حقوقی راجع به یک وضعیت غیرقطعی حقوقی شرط دادرسی می‌باشد (بنگرید به: محسنی، ۱۳۸۹ ج ۱: ۴۸-۴۹). به بیان دیگر، طبیعت و ذات این اختلاف باید مربوط به یک وضعیت غیرقطعی حقوقی باشد، پس اگر شخصی با کاهش حقوق خودسرانه‌ی یک اداره مواجه شود، یا این که به درخواست تغییر نام خانوادگی او ترتیب اثر داده نشود، اختلاف حقوقی پیرامون یک وضعیت غیرقطعی حقوقی ایجاد نمی‌شود و اگر می‌تواند از این تصمیم اداری به دیوان عدالت اداری شکایت کند، موضوع شکایت وی صرفاً تصمیمی است که مدعی است بر خلاف قوانین صادر گردیده و به آن تصمیم نمی‌توان اما در مورد این که چه کسی باید در مورد این اختلاف حقوقی عمل قضایی گفت، تصمیم بگیرد، باید گفت تصمیم‌گیرنده لازم است شخصی غیر از طرفین اختلاف باشد؛ به بیان دیگر تصمیم‌گیرنده لازم است ثالث باشد. ثالث در دادرسی تعریفی ساده دارد و در اصطلاح شخصی است که جزو طرفین اختلاف یا ذینفع وابسته به آنان نیست و مستقل و بی طرف است. پس:

اولاً، حل و فصل اختلاف از ناحیه‌ی یک شخص غیرمستقل و جانبدار موجه نیست؛ هر چند این معیار شکلی و صورتی باشد و خالی از قوت نیست اگر بگوییم که عدم توجه به ایراد دادرسی موضوع مواد ۹۱ و ۹۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، موجب زوال وصف عمل قضایی از تصمیم دادگاه می‌گردد. ثانیاً، حل اختلافی را که طرفین خود با صلح و سازش بدان مبادرت می‌ورزند، نمی‌توان عمل قضایی دانست؛ حتی اگر این سازش در دادگاه و تحت نظر قاضی صورت پذیرد. چنین سازشی حتی اگر در قالب گزارش اصلاحی تنظیم

شود، باز هم قابل شکایت در دادگاه بالاتر به یکی از طرق عادی یا فوقالعاده‌ی شکایت از آرا نیست و ذی نفع می‌تواند همچون سایر اعمال حقوقی، ابطال آن را به جتهی معین از دادگاه نخستین بخواهد. دادرسی شخصی که ذی نفع به دست خود با تقاضا یا انتقام انجام می‌دهد نیز، اگر چه ریشه در اختلافی دارد، اما عمل قضایی به شمار نمی‌آید. (صادقی، ۱۳۸۴)

ثالثاً، عنوان نظر دادگاه به عنوان رای ارشادی، به همین دلیل فاقد ویژگی اعمال قضایی است؛ چرا که منتهی به حل اختلافی نمی‌گردد. حال این سؤال مطرح است که آیا لازم است ثالث، منصوب دولت به معنای عام باشد. به بیان دیگر، اگر ثالث داور مرضی الطرفین یا داور منصوب دادگاه باشد، عمل او چه وضعیتی خواهد داشت؟

تردید نیست که باید داور یا مرجع مستقل و بی طرف داوری کند اما برای پاسخ گفتن به این سؤال، باید دانست که آیا همه‌ی اعمال ثالث منصوب دولت، قضایی محسوب می‌شود یا خیر و آیا انتصاب حکومتی به معنای تلازم آن با انجام عمل قضایی است. به نظر می‌رسد منصوب حاکمیت بودن، لزوماً به معنای تلازم اعمال این شخص با اعمال قضایی نیست؛ چرا که در معرفی معیارها دیدیم که همه‌ی اعمال قاضی در دادگاه، قضایی به شمار نمی‌آیند. مانند دستور تعیین وقت، صدور قرارهای اعدادی و تثبیت سازش متداعیین. به عبارت دیگر، منصوب دستگاه قضایی بودن به هیچ وجه نمی‌تواند متضمن قضایی بودن عمل باشد؛ آن چنان که در بسیاری کمیسیون‌ها و هیأت‌ها، قضات دادگستری حاضر هستند، اما تصمیم آنان را آن چنان که خواهیم دید نمی‌توان قضایی دانست. پس نصب ثالث توسط حکومت برای قضا، معیار تشخیص یک مرجع نیست. از این رو، حتی اگر منصوب طرفین، داور مرضی الطرفین یا منصوب دادگاه باشد، عمل داور یا هیأت داوران در حل و فصل اختلاف حقوقی، عملی قضایی است. تنها تفاوت رای قاضی و رای داور منصوب در این است که در اولی، قوه‌ی رای ناشی از حکم قانون است و در دومی، منبعث از توافق طرفین می‌باشد؛ یعنی قوه و اثر رای داور را می‌توان با توافق بلا اثر نمود؛ اما قوه و اثر رای قاضی فقط به موجب حکم قانون که در فرایندی قانونی محقق شده است، بدون اثر می‌شود. بدیهی است که قلمرو آزادی اراده‌ی طرفین برای از بین بردن یک قوه و اثر، بیشتر از چارچوب قانونی است. پس این که طرفین رای داوری می‌توانند از آن به خودی خود به معنای قضایی نبودن رای داور نیست، بلکه این رای عدول کنند، اساساً با این ویژگی صادر می‌شود. اعتبار امر قضاوت شده هم که گفته شد اثر عمل قضایی است، در مورد رای داور نیز به همین معنا یعنی اعتبار تا زمانی که طرفین از رای جزئاً یا کلاً عدول نکرده‌اند، قابل تحقق است. پس سخن بر سر عناوین نیست که هر جا مقنن از واژه‌ی «داور» یا «دادگاه» استفاده کند، آن را مرجع قضایی بدانیم و در غیر این صورت خیر، بلکه گفتوگو پیرامون ماهیت جایگاه رسیدگی کننده است. بر این اساس است که هیأت داوری موضوع ماده‌ی ۲۰ قانون برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور مصوب ۱۳۷۹ (متشکل از پنج نفر به پیشنهاد وزرای اقتصاد و دارایی، دادگستری، رئیس سازمان برنامه و بودجه و تصویب هیأت وزیران، روسای اتاق تعاون و اتاق صنایع و معادن و بازرگانی) را که به شکایت اشخاص حقیقی و حقوقی از هر یک از تصمیم‌های دولت در امر واگذاری رسیدگی می‌کند، نمی‌توان مرجع قضایی دانست و عمل آن را قضایی توصیف کرد. (رسولی، ۱۴۰۰)

گفته شد که از میان معیارهای شکلی و صوری، وجود دو ضابطه‌ی استقلال و بی طرفی، به دلیل ارتباط با مفهوم ثالث در تصمیم‌گیری برای تشخیص عمل قضایی و تبعاً مرجع قضایی، لازم است، اما وجود آیین دادرسی چه؟ آیا می‌توان گفت یک عمل قضایی و یک مرجع بدون اینکه از آیین یا روشی برای تصمیم‌گیری پیرامون آن وضعیت

غیرقطعی حقوقی تبعیت کند، واجد چنین وصفی است؟ اگر به ویژگی عملی که مرجع قضایی انجام می دهد؛ یعنی دادرسی توجه شود؛ روشن می گردد که دادرسی عملی ذاتاً تشریفاتی است و تشریفات در این کار باید از پیش مقرر و معلوم باشد. یعنی مقنن پیش از دادرسی، آن را پیشبینی کرده باشد؛ برای این که مفهوم ثالث در عمل قضایی محقق شود و این شخص بی طرف و مستقل باشد، نه تنها باید موضوع اختلاف را به موجب قانون قطع و فصل کند (ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی و اصل ۱۶۷ قانون اساسی)، بلکه لازم است برای این کار از آیین دادرسی قانونی تبعیت نماید. از سوی دیگر، رعایت نکردن آیین دادرسی می تواند موجب خروج رسیدگی کننده از مسیر عدالت شود در این باره امری که موجب رابطه ی متقابل مفهوم ثالث بودن رسیدگی کننده در دادرسی و عمل قضایی و «عادلان بودن» آن می گردد. اینجاست که لزوم قاطع بودن تصمیم گیری با اعمال قانون مطرح می شود. در مورد رای ارشادی گفته شد، آرای که موجب قطع به چیزی نمی شود را نباید عمل قضایی دانست. شاید به این دلیل مقنن تاکید نموده است که رای باید نسبت به امر خاص و معین صادر شود (ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی) و رای که فاقد موضوع معین است، خواه از دادگاه صادر شده باشد و یا از ناحیه ی داور، قابل اجرا نیست (مواد ۳ و ۲۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶). با این وصف قانون را باید هم به معنای قانون ماهوی و هم به معنای قانون شکلی در نظر گرفت. انجام عمل قضایی، حتی با جمع شدن سایر معیارها همچون وجود اختلاف حقوقی، تصمیم گیری و اعمال قانون، بدون وجود آیین دادرسی و تشریفات که تضمین کننده ی حقوق ماهوی و اجرا کننده ی آن است قابل تصور نیست. با توجه به مطالب پیشگفته، برای تشخیص عمل قضایی امکان استناد به یک معیار خاص وجود ندارد. از به کارگیری همه ی معیارها می توان چنین نتیجه گرفت که «مرجع قضایی نهادی است ثالث که راجع به یک اختلاف حقوقی با اعمال و اجرای قوانین ماهوی و شکلی به طور معین تصمیم گیری قاطع می کند.

نهادهای دادرسی و معیار منتخب

با توجه به مطالب فوقالذکر، نهادهای دادرسی قضایی، مرجع قضایی می باشند، حتی اگر شورای حل اختلاف باشد؛ این شورا نیز اگر به عنوان یک ثالث، با اعمال قوانین ماهوی و شکلی به طور معین نسبت به اختلاف حقوقی تصمیم قاطع بگیرد، مرجعی قضایی است و داشتن اختیار صلح و سازش، همچون دادگاه ها مانع قضایی دانستن آن نمی باشد. پس در هر مورد که شورا رای قاطع صادر می کند، عملش قضایی است و تصمیم شورا در مورد گزارش اصلاحی و سازش، همچون گزارش اصلاحی تنظیم شده در دادگاه، قضایی به شمار نمی آید. دخالت اعضای غیر قاضی در این کار، نه چیزی به عمل حقوقی تنظیم شده در شورا می افزاید و نه چیزی از آن کم می کند. شاید به این دلیل بود که مقنن صدور رای در شورای حل اختلاف را تنها در صلاحیت قاضی شورا نهاده است (ماده ۱۱ قانون شورای حل اختلاف پس اگر اعضای شورا در حدود ماده ۹ آن یعنی صدور قرار تامین مصوب ۱۳۷۸). دلیل یا جرایم بازدارنده و اقدامات تامینی و تربیتی و امور خلافی که مجازات نقدی آن تا مبلغ سی میلیون ریال باشد، مبادرت به صدور رای نمایند، اگر چه ممکن است اصل چنین صلاحیتی عملاً غیر قابل اجرا باشد، اما در قضایی دانستن این اقدام تردیدی نیست. از این رو، عبارات مقنن در ماده ۱۶ قانون شورای حل اختلاف که مقرر می دارد «در صورت بروز اختلاف در صلاحیت شورا با سایر مراجع قضایی غیردادگستری» را باید از جهت شورا و از منظر نهادهای غیردادگستری محمول بر مسامحه دانست. در صنف اداری نیز به نظر می رسد موقعیت دیوان عدالت اداری

قضایی باشد. به بیان دیگر، این دیوان در مواقعی که به عنوان عالی‌ترین مرجع اداری تصمیم می‌گیرد و نیز در فرضی که به عنوان تنها مرجع دادرسی اداری رای می‌دهد، عملش مصداق اعمال قضایی و جایگاهش نمونه‌ی مرجع قضایی یا نهاد دادرسی اداری است؛ زیرا راجع به یک اختلاف حقوقی اظهار نظر می‌کند و در جایگاه یک ثالث بی‌طرف و مستقل با اعمال قوانین ماهوی و شکلی به طور معین تصمیم قاطع می‌گیرد. پس، مراجعه‌ی به دیوان عدالت اداری به عنوان نخستین مرجع دادرسی اداری، مانند شکایت از تصمیمات، اقدامات واحدهای دولتی، وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات و شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها، تشکیلات و نهادهای انقلابی و موسسات وابسته به آنها و همچنین شکایت از تصمیمات و اقدامات ماموران واحدهای فوق‌راجع به وظایف آنها، موضوع شکایت؛ قطعاً یک عمل قضایی نیست و تبعاً مرجع صادرکننده‌ی آن موضوع نیز نباید قضایی محسوب شود. به نظر می‌رسد این نظر در فرضی که به دیوان عدالت اداری به عنوان عالی‌ترین مرجع دادرسی اداری مراجعه می‌شود، قابل ارائه نیست؛ واقعیت این است که اظهار نظر در این مورد کار ساده‌ای نیست؛ چرا که وقتی هیات‌ها، کمیسیون‌ها، شوراهای دادگاه‌های اداری، در موضوعی معین و با لحاظ معیارهای فوق‌الذکر اقدام به صدور رای قاطع می‌کنند، در اظهار نظر نخستین می‌توان آنها را مرجع قضایی دانست. اما پاسخ به این سادگی نیست؛ چرا که این قبیل هیات‌ها، کمیسیون‌ها، شوراهای دادگاه‌های اداری نمی‌توانند «ثالث» بدان معنا که پیش از این مورد تحلیل قرار گرفت، محسوب شوند؛ در این مراجع، نوعی اختلاف غیرقطع‌ی حقوقی، به طور معین مورد حل و فصل قاطع قرار می‌گیرد، اما همواره یک طرف این اختلاف، دولت یا اداره است؛ اداره یا دولتی که در موضوع اختلاف صاحب نفع است. پس عمل این هیات‌ها، کمیسیون‌ها و دادگاه‌های اداری، فاقد بخشی از معیار ماهوی و بخشی از معیار شکلی است. نقص بهره‌مندی از معیار شکلی به اینجا ختم نمی‌شود و به نظر می‌رسد این قبیل مراجع اداری، آیین دادرسی سازماندهی شده به معنای تشریفاتی بودن دادرسی، را نیز فاقد می‌باشند؛ اگر چه برخی روش‌ها و آیین‌ها توسط همان مرجع یا دولت یا اداره طراحی و تنظیم شده است. پس در تکمیل «تشریفاتی بودن دادرسی قضایی» شاید بتوان گفت حتی آیین و روش دادرسی ثالث مستقل و بی‌طرف نباید توسط شخصی که در اختلاف حقوقی ذی‌نفع است، طراحی و تنظیم شده باشد. متفاوت بودن وضعیت کمیسیون ماده‌ی ۱۰۰ قانون شهرداری از حیث استقلال نیز نمی‌تواند خللی در این تحلیل وارد آورد. به بیان دیگر، اگر چه آن از شهرداری ممکن است این شائبه مطرح شود که دست کم این کمیسیون دارای استقلال است و لاجرم باید عملش قضایی باشد، اما همچنان به دلیل نقص تشریفات رسیدگی و به ویژه بی‌طرفی که در معیار شکلی و سازمانی مورد تحلیل قرار گرفت، تصمیمات این به بیان دیگر، قضایی دانستن یک مرجع با کمیسیون را نباید قضایی قلمداد نمود. فراهم بودن یک معیار از معیارهای پیش گفته محقق نمی‌شود؛ چه در غیر این صورت باید به صرف وجود معیار ماهوی اعمال قانون، همه‌ی نهادهای دادرسی اداری را قضایی قلمداد کنیم. همچنین است وضعیت نهادهایی که به اختلافات میان کارگر و کارفرما رسیدگی می‌کنند؛ در این نهادها اگر چه اختلافات با ماهیت مدنی در مورد حقوق کار، از صلاحیت دادگاه عمومی خارج گردیده و به این هیات‌ها واگذار شده، و اگر چه حقوقدانان در مورد اداری یا قضایی بودن این مراجع تردید کرده‌اند اما از آنجا که اعضای این هیات‌ها نیز نماینده‌ی وزارت کار و امور اجتماعی یا کارگران یا مدیران صنایع یا کارفرمایان یا دولت می‌باشند، تلقی آنان به عنوان «رسیدگی‌کننده‌ی ثالث» محل تشکیک است و این هیات‌ها را نمی‌توان مرجع قضایی دانست. مطلب دیگری که در این جا شایسته‌ی بررسی و اظهار نظر است، اعمال رئیس قوه‌ی قضائیه

می باشد. به تصریح تبصره‌ی ماده‌ی ۱۹ قانون دیوان عدالت اداری، تصمیمات قضایی قوه‌ی قضاییه قابل شکایت و ابطال در دیوان عدالت اداری نمی باشند. مصداق این تصمیمات که در قانون احصا نگردیده، بسیار قابل بحث است و در برخی موارد ممکن است به سمت بخشنامه‌های رئیس قوه یا آیین نامه‌های او گرایش پیدا کند. در این باره به نظر می رسد مقصود از تصمیمات قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه، آن اختیاراتی است که به موجب قانون منتهی به یک تشخیص قضایی از آن ناحیه می‌شود. مانند تشخیص تجویز اعاده‌ی دادرسی به دلیل مخالفت بی‌رای با شرح موضوع ماده‌ی ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی، ۱۳۸۵ صرف نظر از این که در عمل دیوان عدالت اداری، شکایت از بخشنامه یا آیین نامه‌ی رئیس قوه را استماع می کند یا خیر. اما روشن است که مردود اعلام کردن شکایت به دلیل قضایی بودن بخشنامه یا آیین نامه، فاقد و جاهت است؛ چرا که در این قبیل اعمال، نه به اختلاف حقوقی پرداخته می شود و نه این که با اعمال قانون در خصوص موضوعی معین به طور قاطع اظهار نظر قاطع می گردد. بنابراین، جز در مورد تصمیمات قضایی رئیس قوه، هیچ یک از اقدامات ایشان واجد اوصاف اعمال قضایی نیست، بلکه همچون اعمال قوه‌ی مجریه، در راستای اجرای قانون می باشند.

محسنی (۱۳۹۱) در تحقیق مفهوم مرجع قضایی در نظام قضایی کشور بیان داشت شناخت مرجع قضایی تابع شناخت عمل قضایی است؛ چرا که دو قوه‌ی مجریه و قضائیه، در برابر قوه‌ی مقننه، مجری قانون به شمار می آیند. از سوی دیگر، در نظام حقوقی ایران، کمتر از موقعیت نهادهای دادرسی بحث شده و تقسیم بندی این نهادها، آن چنان که باید با دقت انجام نمی‌شود. در این نظام حقوقی شاهد ازدیاد کمیسیون‌ها، شوراهای و هیأت‌ها در میان نهادهای دادرسی هستیم، اما معلوم نیست که آیا مقنن به دنبال تاسیس یک محکمه یا دادگاه بوده، یا آنکه قصد پیشینی نهادهایی برای اجرای قانون را داشته است. معیارهای ماهوی و شکلی متعددی برای شناخت اعمال قضایی پیشنهاد شده که اساس قرار دادن هر یک از آنها ممکن است نظم حقوقی را آشفته نماید. در این تحقیق، ضمن مطالعه و ارزیابی معیارهای شناخت اعمال قضایی، نهادهای دادرسی کشور در نظم حقوقی معرفی می شود و با توجه به نظر برگزیده، هر یک مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. نتیجه آنکه، مرجع قضایی نهادی ثالث است که با اعمال قوانین ماهوی و شکلی به طور معین راجع به یک اختلاف حقوقی تصمیم گیری قاطع مینماید.

صادقی (۱۳۸۴) در تحقیق مفهوم و اعمال نظم عمومی در مراجع قضایی و شبه قضایی و جلوه‌های نوین آن بیان کرد نظم عمومی یکی از مفاهیم کاربردی و در عین حال مبهم حقوق است. این مفهوم علاوه بر نقش محدود کننده‌ای که در عرصه داخلی دارد در عرصه بین‌المللی مانع اعمال قوانین و اجرای آرای مخالف نظم عمومی کشور میزبان می‌شود؛ هر چند در عرصه بین‌المللی نظم عمومی معنایی مضیق تر دارد. امروزه نظم عمومی جنبه نوین دیگری نیز یافته است و آن قواعد انتظامی است. نظم عمومی علاوه بر مراجع قضایی از سوی مراجع شبه قضایی (داوری) البته با تفاوت‌هایی اعمال می‌شود.

سواد کوهی (۱۳۹۱) در تحقیق آیین دادرسی اداری در تشکیلات قضایی جمهوری اسلامی ایران بیان داشت دادرسی اداری در نظام حقوقی جمهوری اسلامی، ایران جهت استقرار حکومت بر محور قانون و دولت مطیع قواعد مشروع وضع و براساس آن به مردم حق داده شده است که با رجوع مستقیم به دیوان عدالت اداری و یا ابتدا با طرح موضوع در مراجع دادرسی دولتی- که تصمیمات قطعی یا نهایی آنها در دیوان عدالت اداری قابل رسیدگی است شکایت کنند و خواستار رسیدگی و احقاق حق خود شوند. به منظور آشنایی با آیین دادرسی اداری که مستقل از آیین

دادرسی قضایی و محاسباتی است و نیز جهت متمایز کردن آن از دادرسی اداری دیگر سیستم‌ها باید به اوصاف جزئی و ساختاری آن به دقت توجه کرد.

منصور آبادی و همکاران (۱۳۹۶) در تحقیق الگوهای تصمیم‌گیری قضایی در آمریکا و ایران بیان داشتند تصمیم‌گیری قضایی مهمترین رکن و نتیجه‌ی هر دعوی است. این تصمیم‌گیری از قراردادهای نخستین و تأمین گرفته تا رأی پایانی با اثرپذیری از عوامل‌های گوناگونی صادر میشوند. این عوامل‌ها در پرونده‌های کیفری افزون بر محتویات و حقایق پرونده، به شخصیت متهم و بزه دیده و کارکرد نهادهای عدالت کیفری نیز بازمی‌گردد، اما آنچه کمتر به آن پرداخته شده است، طرح واره ذهنی قاضی است که زیر عنوان الگوهای تصمیم‌گیری قضایی بررسی می‌شود. الگو طرحی است که با تکیه بر واقعیت پیوندهای میان عوامل‌های اصلی یک پدیده را نشان می‌دهد. در پرونده‌های قضایی طرح کلی که مبنای تصمیم‌گیری را شکل می‌دهد می‌تواند قانون، نگرش قاضی، استراتژی با راهبرد قضایی و ویژگی‌های شخصیتی قاضی باشد که هر یک تحت عنوان یک الگوی تصمیم‌گیری مورد بررسی قرار می‌گیرند. قانون نخستین الگویی است که در ذهن هر خواننده‌ای به عنوان الگوی بدیهی تصمیم‌های قضات شکل می‌گیرد اما باید توجه داشت که قانون به تنهایی پاسخی چرایی تصمیم‌های قضات را نمی‌دهد. بر همین اساس پژوهش‌های بعدی نگرش استراتژی و ویژگی‌های شخصیتی را مورد واکاوی قرار داده اثبات کردند که این عوامل نیز به نوبه‌ی خود بر تصمیم‌های قضات اثر گذارند این بررسی در نظام قضایی ایالات متحده به ویژه دیوان عالی کشور در مقایسه با نظام قضایی ایران صورت می‌پذیرد. هدف از سنجش تصمیم‌های قضایی بر پایه‌ی الگوهای برشمرده شده در این پژوهش، سوق دادن توجه قضات به سایر عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری است که باعث افزایش دقت نظر قضات و فراهم آوردن زمینه‌ی تصمیم‌گیری صحیح است.

برآمد

شناخت مرجع قضایی کار آسانی نیست؛ چرا که مفهوم عمل قضایی در نظام‌های حقوقی، از یک معیار تبعیت نمی‌کند و مقنن نیز در خصوص آن اظهار نظر کافی نکرده است. حقوقدانان زیادی در این باره اظهار نظر کرده و هر یک تلاش نمودند تا معیار خاصی را برای قضایی دانستن یک عمل یا اداری تلقی نمودن آن پیشنهاد کنند. به نظر می‌رسد این نتیجه که نظر بسیاری از حقوقدانان را به خود جلب نموده و آن اصرار نکردن به یک معیار خاص است، در این تحقیق نیز قابل تأیید باشد. در نظام حقوقی ایران نیز برای قضایی تلقی نمودن یک مرجع، باید به واکاوی ویژگی‌های عمل مجری قانون یعنی دستگاه‌های قضایی و اجرایی پرداخت. معیارهایی همچون تصمیم‌گیری، اعمال قانون و طبیعت موضوع، در کنار معیارهای شکلی و سازمانی اعمال قضایی، ما را به این نتیجه رساند که مرجع قضایی نهادی است ثالث که با اعمال قوانین ماهوی و شکلی، راجع به وضعیت ناشی از نوعی عدم قطعیت حقوقی به طور خاص و معین تصمیم‌گیری قاطع می‌کند. بر این اساس، عمل داور در صورتی که ثالث باشد، عملی قضایی است، اگر چه به هر روی وابسته به اراده‌ی طرفین داوری می‌باشد. همچنین، اعمال نهادهای دادرسی که در صنف قضایی قرار می‌گیرند، به واقع قضایی است، حتی اگر این نهاد شورای حل اختلاف باشد و نوع و درجه‌ی این نهادها به خودی خود در قضایی بودن یا نبودن آن تأثیر ندارد. از سوی دیگر، در صنف اداری این تنها دیوان عدالت اداری است که اعمالش را باید قضایی تلقی نمود و اعمال سایر نهادهای دادرسی اداری، مانند اعمال اداری، فاقد اوصاف و خصیصه‌های اعمال قضایی است؛ حتی اگر صادرکننده‌ی این اعمال رئیس قوه‌ی قضاییه یا کمیسیون مستقل

ماده ی ۱۰۰ قانون شهرداری باشد. بر این اساس، مفهوم «محکمه»، موضوع ماده ی ۹۷۱ قانون مدنی، ظهور در نهادهایی دارد که به موجب این تحلیل راجع به قضایی بودن آن استدلال شد. انجام اعمالی همچون تثبیت صلح و سازش و صدور گزارش اصلاحی و حتی صدور رای موسوم به رای ارشادی، اگر چه قضایی نیست، ولی مانع از آن نخواهد بود که بک مرجع به عنوان مرجعی قضایی شناخته شود.

پیشینه و تحول دادرسی اداری

دادرسی اداری به معنای نوین آن را در ایران به دو دوره میتوان تقسیم کرد دوره اول دادرسی اداری غیر نظام مند و فاقد دیوان عالی در رأس هرم تشکیلاتی آن؛ دوره دوم دادرسی اداری نظام مندی که با دیوان عالی در رأس، تشکیلات مستقل و جدید و البته به نوعی در اتصال با تشکیلات قضایی را به وجود آورده است. دوره ای که در آن مراجع با صلاحیت رسیدگی به اختلافات اداری در بخشهایی از بدنه دولت شکل گرفته ولی مرجع اصلی آن به علل مختلف در رأس هرم دادرسی اداری تحقق نیافته است را میتوان مرحله اول شکل گیری دادرسی اداری تلقی کرد این مقطع از دادرسی اداری به قبل از انقلاب اسلامی ایران مربوط میشود و حدود ۵۹ سال ادامه داشته است آغاز این دوره به سال ۱۳۰۱ هجری شمسی باز می گردد سالی که در قانون استخدام کشوری، به تقلید از شورای دولتی فرانسه مرجعی به نام شورای دولتی پیش بینی و در ماده ۶۴ آن مقرر شد. در مورد نقض یکی از مواد این، قانون شورای دولتی و در غیاب آن دیوان عالی تمیز خواهد بود. آن زمان شورای دولتی تشکیل نشد و سی و هشت سال پس از آن هم به تاریخ، ۷/۲/۱۳۳۹ با وجود تصویب قانون شورای دولتی در ۳۲ ماده و تعیین صلاحیت ها برای این مرجع عالی تشکیل نشد. تشکیل نشدن شورای دولتی که زیر نظر وزیر دادگستری یعنی در واقع جزء خود دولت هم محسوب می شد دلایل مختلفی داشت که مهمترین آن عدم تمایل رده های بالای مملکتی به شکل گیری مرجع عالی دادرسی اداری برای مستقر ساختن قانون در دستگاه اداری بوده است. در واقع قبل از انقلاب اسلامی، ایران قطع نظر از شکل گیری برخی مراجع دادرسی اداری درون قوه مجریه مانند شورای کارگاه کارگر و کارفرما، کارفرما، مرجع عالی دادرسی برای ایفای وظایف و مسئولیت های دیوان عالی - اداری یعنی رسیدگی به شکایات تظلمات و اعتراضات مردم به، آرا تصمیمات مأموران یا واحدها یا آیین نامه های دولتی و تکمیل چرخه دادرسی اداری وجود نداشت.

تفکیک قوا و دادرسی قضایی اداری

دیوان عدالت اداری، نهاد قضایی

دیوان عدالت اداری با تغییر جایگاه و وضعیتی که برای شورای دولتی سابق در قوه مجریه طراحی شده بود، در سیستم فعلی حقوق ایران از این حیث که زیر نظر قوه قضائیه است سیستمی را در دادرسی اداری به وجود آورده است که ظاهراً به اصل تفکیک قوا که به جدایی وظایف هر قوه از سایر قوا حکم میکند پایبندی نشان نمیدهد. «قراردادن دیوان عدالت اداری در زمره نهادهای قوه قضائیه اصل (۱۷۳) پیش بینی نکردن ارتباط ساختاری منظم با قوه مجریه، عدم واگذاری صلاحیت مشورتی به دیوان نیز همین معنا را در ذهن متبادر می کند. این امر موجب شده است استقلال سازمانی و کارکردی آن از قوه مجریه و مقننه را به عنوان مزیت نظام دادرسی اداری ایران و جلوه ای از تفکیک قوا بدانیم». لذا، در سیستم دادرسی اداری، ایران با توجه به قسمت آخر اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری

اسلامی ایران که به استقلال قوا از یکدیگر تصریح دارد جایگاه دیوان عدالت اداری به عنوان مرجع قضایی و زیر نظر قوه قضائیه را متفاوت با شورای دولتی فرانسه باید دانست دیوان عدالت اداری مانند دادگاه‌های دادگستری دادگاه‌های نظامی و دیوان عالی کشور زیر نظر قوه قضائیه تشکیل یافته است. دادرسی در دیوان عدالت اداری با حدود صد قاضی که رئیس قوه قضائیه آنها را منصوب میکند انجام میپذیرد. قضات دیوان عدالت اداری و به طور خاص رئیس دیوان عدالت اداری از میان قضات دادگستری انتخاب و بنابراین در ارتباط مستقیم با قوه قضائیه هستند. اهمیت دیوان عدالت اداری از حیث استقلال کارکردی، آن زمانی نمود مییابد که ملاحظه شود رئیس قوه قضائیه نیز در موارد اعتراض به تصمیمات دولتی جهت ابطال آن ملزم است شکایت را به دیوان عدالت اداری تقدیم کند. هیئت عمومی دیوان عدالت اداری به موجب دادنامه شماره ۴۳۲ به تاریخ ۲۸/۱۰/۱۳۸۲ برای رسیدگی به شکایت رئیس قوه قضائیه مدافعات را استماع و سپس تصویب نامه هیئت وزیران در خصوص واگذاری زندان اوین برای گسترش دانشگاه شهید بهشتی و دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی و درمانی شهید بهشتی را ابطال کرد.

نتایج

برای تشخیص اعمال قضایی معیارهای متعددی به عنوان ماهوی یا مادی ارائه شده است: مانند فصل دعوا، حل مسأله ی حقوقی، هدف حقوق، ساختار حقوقی و تحلیل رای دادگاه اما اگر بخواهیم برای تشخیص مرجع قضایی به موضوع کارکرد قضایی بپردازیم. وارد گفت و گو پیرامون شده‌ایم. نخستین کسانی یا «معیار کارکردی» (معیار «موضوع کارکرد قضایی» که از این منظر به موضوع نگریسته اند، دانشمندان حقوق عمومی بوده اند. هدف ایشان شناخت عمل اداری بود. تا بدین وسیله تفکیک قوای سه گانه ی حاکمیت از یکدیگر را محقق کنند. اما چگونه می توان با موضوع کارکرد، مرجع قضایی را تشخیص داد؟ گفته اند که اعمال یا برای تثبیت یک وضعیت انجام می شوند یا برای صدور یک تصمیم؛ که اولی اداری و دومی قضایی است. در امور مدنی نیز بحث را این گونه پیش بردهند که باید دید آیا دادگاه اختلافی را حل می کند، یا این که فقط حق را بیان می نماید؛ و این را معیار تشخیص اعمال اداری از قضایی دادگاه تلقی کرده اند. برای نمونه، قاضی در امور غیر ترافیعی (حسبی) اختلاف طرفین را حل و فصل نمی کند، بلکه حقوق را در وضعیتی که به او مراجعه شده، بازگو می نماید از این دیدگاه عمل قضایی قاضی، قلمرویی محدود به امور ترافیعی می یابد. با این حال تلاش های بسیاری انجام شده تا امور غیر ترافیعی نیز جزو اعمال قضایی دادگاه قرار گیرد و به این نتیجه رسیده اند که تصمیم حسبی نیز رای است و حتی در برخی موارد قابل تجدیدنظر می باشد. پس نباید عمل قضایی را به امر ترافیعی تقلیل داد. بیگمان هر دادرسی در راه رسیدن به تصمیم، یک طرح/ساختار ذهنی ویژه ای دارد که در پیوند با عامل های دیگر پدیدار میشود. به همین خاطر، ساختار/طرحواره/الگوی ذهنی هر قاضی جدای از دیگری است. گروهی از دادرسان، از یک الگوی قانونی برای تصمیم گیری پیروی می کنند؛ گروهی دیگر، بر پایه نگرش ها و خط مشی های ویژه ای که در دوران کار قضایی پیدا کرده اند، تصمیم میگیرند؛ گروهی نیز به پیروی از دیدگاه های دیگر همکاران و یا اشخاص و یا نهادهای بیرون از دستگاه قضایی به تصمیم می رسند؛ گروهی از دادرسان ممکن است با توجه به ویژگی های شخصیتیشان تصمیم بگیرند. روشن است که هر یک از این الگوها به گونه ای ویژه بر تصمیم گیری قضایی اثرگذارند؛ به همین خاطر، میبایست گاهی در یک پرونده های با بخش ها و عنصرهای یکسان، اگر تصمیم گیری به دو یا چند دادرس سپرده شود،

با تصمیم های گوناگونی از سوی آنها روبه رو میشویم و این گوناگونی، بیش از همه به اختلاف طرحواره/ساختار ذهنی آنها باز می گردد. ضرورت این پژوهش همینجا روشن میشود که شایسته است ضمن خروج از نگاه سنتی که مبنای تصمیم قضات را فقط قانون یا محتویات پرونده میداند، سایر عامل های مؤثر بر تصمیم گیری قضات نیز شناسایی شود. به علاوه از آنجا که تصمیم گیری به جا و درست دادرسان هدف غایی و پایه ای عدالت کیفری و حقوق است، بازشناسی این الگوها برای از میان بردن پاره ای از کاستی های نظام قضایی الزم و بایسته است.

منابع

- احمدی، و استانی عبدالغنی (۱۳۴۱) نظم عمومی در حقوق خصوصی تهران چاپ روزنامه رسمی اخلاقی، بهروز، (۸۳-۱۳۸۲) جزوه حقوق تجارت بین الملل مقطع دکتری، دانشکده حقوق دانشگاه انتشار - مسلم، احمد، القانون الدولي الخاص المقارن في مصر ولبنان، (بيروت: دار النهضة العربية). تهران
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۷) ترمینولوژی حقوق چاپ نهم (تهران: گنج دانش)
- جنیدی لعیا (۱۳۸۱)، اجرای آرای داوری بازرگانی خارجی (تهران: شهر دانش)
- جنیدی، لعیا (۱۳۷۶) قانون حاکم در داوریهای تجاری بین المللی (تهران: دادگستر) صادقی، محسن، (۱۳۸۲)، اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه تهران شماره های ۲۵ و ۲۶ درن، ابو (۱۳۶۷) نظم عمومی و حقوق قابل اجرا در ماهیت دعوی در داوریهای بین المللی ترجمه و تلخیص محمد، اشتری مجله حقوقی شماره ۹
- صفایی، سیدحسین، (۱۳۸۲) قواعد عمومی قراردادها (تهران: نشر میزان) عالمزاده، محمد، (۷۳-۱۳۷۲)، نظم عمومی در حقوق بین الملل خصوصی پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق دانشگاه تهران
- عباس منصور آبادی جواد یاوری، مهدی شیدائیان، عباس رحیمی نژاد (۱۳۹۶)، الگوهای تصمیم گیری قضایی در آمریکا و ایران، پژوهش حقوق کیفری، سال پنجم شماره هجدهم، ص ۱۶۴ - ۱۴۳
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۰) قواعد عمومی قراردادها جلد اول چاپ پنجم (تهران: شرکت سهامی)
- الماسی، نجاد علی، (۱۳۸۲) حقوق بین الملل خصوصی (تهران، نشر میزان)
- محسن صادقی (۱۳۸۴)، مفهوم و اعمال نظم عمومی در مراجع قضایی و شبه قضایی و جلوه‌های نوین آن، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی شماره ۶۸
- نصیری، محمد، (۱۳۷۲) حقوق بین الملل خصوصی (تهران: نشر آگاه)
- الهداوی، حسن، موانع اجرای قانون بیگانه؛ نظم عمومی ترجمه محمد جواد ارسطاه، نشریه بصیرت
- Bartels, Brandon. L. (2006), Heterogeneity in Supreme Court Decision Making: How Situational Factors Shape Preference-based Behavior, Dissertation for the Degree Doctor of Philosophy, The Ohio State University. – Baum, Lawrence (2010), Motivation and judicial behavior, in: David Klein and Gregory Mitchell, Editors. The psychology of judicial decision making, oxford university press, New York.
- Cheshire & North, (1974), Private International Law, 9th ed, (London: Butter - worth).
- Craige, Park and Paulsson, (1998), Annotated Guide to the 1998 ICC Arbitration Rules (Oceana Publications Inc).
- Crigerra Naon Horacio A., (1986), Public Policy and International Commercial Arbitration, Journal of International Arbitration, Vol.3, Num.2.
- Crigerra Naon, (1992), Horacio A., Choice-of-law Problems in International Commercial Arbitration, (Tubingen: Mohr).
- Hastie, Reid (1993), Algebraic models of juror decision processes, in: Reid. Hastie, Editor, Inside the juror. The psychology of juror decision making, cambridge university press.
- Holbrook, Christopher. M. (2011), Judicial Decision Making: An Austrian Perspective, Austrian Student Scholars Conference.
- Hwong, Thaddeus (2006), A Quantitative Exploration of Judicial Decision Making in Canadian Income Tax Cases (A Dissertation for the Degree of Doctor of Philosophy in Law, York University, Toronto.
- Jaenikes, (1987), International Public Order, Encyclopedia of Public International Law, vol. 7.

Mustill Michael J., and Boyd Stewart C., (1982), Commercial Arbitration, (London: Butter Worths).

Pryles Michael, (1998), Assessing Dispute Resolution Procedures, The Chartered Institution of Arbitration, Vol., 62, Num.2

Dicey and Morris, (1987), Conflict of Laws, Vol.1, (London: Steven and Son Ltd).

Elliot Chatherine and Frances Quinn, (2000), English Legal System, 3ed, (London: Longman).

Mosconi Franco, (1989), Exception on the Operation of Choice of Law Rules, In: Recueil des cours de l'académie de droit international de la Haye, Vol.5.

Optimal use of judicial authorities and its impact on urban management and citizen satisfaction

Mehdi Sadeghi Nia^{1*}

Abstract

The purpose of this research is to get familiar with Iran's judicial authorities and its importance. Judicial decision making is the most important element and outcome of any lawsuit, and the parties to the lawsuit and case look for a solution to their dispute in the judge's decision. This decision, from the first numerical and supplementary decisions to the final decision, which is called a vote in a special sense, is made under the influence of various factors. In civil cases, this is mostly done based on the contents of the case and the reasons of the parties, but in criminal cases, the decision is not based only on the papers and contents of the case. In most of the cases, the factors affecting the criminal decision are outside the subject and contents of the case, such as the character and history of the accused, the character and history of the victim, the functioning of criminal justice institutions and such factors. In the meantime, one of the effective factors is the "mental schema/structure of the criminal trial" which has been less discussed in our legal and judicial literature. Begman, every trial has a special mental plan/structure on the way to a decision, which emerges in connection with other factors. For this reason, the mental structure/schema/pattern of each judge is separate from the other. A group of judges follow a legal model to make a decision; Another group makes decisions based on the special attitudes and policies they have found during their judicial career; A group also makes a decision following the views of other colleagues or persons or institutions outside the judicial system; A group of judges may decide according to their personality traits. It is clear that each of these models has a special effect on judicial decision-making.

Keywords: municipality, income, judicial references, Citizen satisfaction.

¹ Corresponding author: Bachelor of Laws, Payam Noor Jahrom University / Mehdi.sadeghinia@yahoo.com